**ماهیت و نقش جنبش‏ نرم افزاری در بیداری اسلامی معاصر**

**نویسنده:ظفر بنگاش‏ مترجم:سید یحیی رضوی**

براندازی نظام خلافت در ترکیه توسط مصطفی‏ کمال(آتاترک)در سال 1942 سه نوع واکنش‏ مختلف را از سوی مسلمانان جهان برانگیخت. در هنر تحت سلطه انگلیس با یک جمعیت‏ عمده مسلمانان،یک خشم فراگیر ایجاد شد و تلاش‏های پرشوری برای نجات نظام خلافت‏ شکل گرفت.اگرچه این نهضت با انگیزه‏های‏ نجات خلافت اسلامی شکل گرفت.اما بعدها رنگ‏وبو و محتوای ناسیونالیسم هندی به‏ خود گرفت.تا آنجا که مهندس کرمچاند گاندی که یک هندوی ضد اسلام بود،نیز به‏ قطار مدافعان نظام خلافت پیوست.

در خاورمیانه یک واکنش کاملا عجیب انجام‏ گرفت.شریف حسین،مأمور انگلیس در مکه، خود را خلیفه خواند.اما بجز رژیم‏های عراق، اردن و یمن هیچ کس به این عامل انگلیس‏ اعتنایی نکرد.اردن و عراق که در آن زمان‏ تحت سلطه پسران شریف حسین قرار داشتند، هدیه‏هایی بودند از سوی انگلیس به خانواده‏ شریف حسین به خاطر خوش خدمتی آنها در راستای تجزیه خاورمیانه به«دولت- ملت»ها.

در قاهره یک گردهمایی با حضور تعدادی‏ از نخبگان مسلمان تشکیل شد تا به بررسی‏ آینده امت در فقدان نظام خلافت و چگونگی‏ احیای آن بپردازند.ریاست جلسه بر عهده‏ رییس دانشگاه الازهر شیخ ابو الفضل الجیزاوی‏ به همراه رییس دادگاه عالی شرع مصر محمد مصطفی المراقی بود.در این جلسه،نخبگان به‏ شکلی کسالت‏آور مساله را مورد بحث قرار دادند،اما به هیچ نتیجه معینی نرسیدند.آنچه‏ که از این جلسه بدست آمد،منعکس‏کننده‏ رکود شدید اندیشه سیاسی مسلمانان در طول‏ قرن‏ها بود،پیکر،اصلی نخبگان و آگاه‏ترین‏ افراد امت بعد از یک مشورت دقیق،تنها توانستند نتیجه بحث را به نظریه‏های سه تن‏ از علمای پیشین تاریخ اسلام ارجاع دهند: ابو الحسن الماوردی،ابو حامد محمد غزالی‏ و ابن تیمیه.به نظر می‏رسد اندیشه سیاسی‏ مسلمانان تنها اندکی بیشتر از ششصد سال‏ قبل پیشرفت داشته است.اگر قلت اندیشه‏ تنها ضعف آنها بود باز قابل تحمل می‏نمود، اما نخبگانی که در قاهره جمع شده بودند، همچنین به این نتیجه رسیدند که اصلا ترک‏ها غاصب خلافت بوده‏اند و خلافت متعلق به‏ اعراب است.بنابراین سرنگونی خلافت‏ عثمانی که غاصب در دست غیر اعراب بود، چندان ضربه‏ای بر پیکر امت وارد نساخته‏ است.بروز این‏چنین گراسشات ناسیونالیستی‏ در میان نخبگانی که برجسته‏تر ننهادهای فکری‏ امت را ریاست می‏کنند،در حقیقت یک‏ انحطاط غم‏انگیز بود.

این سه عالم سنتی مذکور در زمانی آثار خود را نوشنتند که نظام سیاسی خلافت به‏ ملوکیت(پادشاهی موروثی)تبدیل شده بودند و هرکدام ادعای شایستگی برای رهبری کل‏ امت را داشتند.این علما در شرایطی آثار خود را(احکام السلطانیه الماوردی،احیا علوم دین‏ غزالی و سیاست الشریعه ابن تیمیه)نوشتند که‏ کمترین نقش و کنترل را بر نظام سیاسی داشتند چه برسدبه تأثیر و تغییر.

آنچه آنها انجام دادند فقط دامنه خسارت را محدود می‏کرد و حتی این یه مورد به ابزار و روکشی برای توجیه مشروعیت آن واقعیت‏ سیاسی تبدیل شد که تا آن زمان از حقیقت‏ اسلام دور شده بود،در این دوره نیز نخبگانی‏ مشابه برای درمان سرنگونی نظام خلافت در سال 1924 متوسل به آثاری می‏شوند که در 600 تا 900 سال قبل و تحت آن شرایط نوشته‏ شده بود.این هر دو حرکت غیر واقع‏بینانه و انعکاسی از بعد مسافت مسلمانان از اسلام و آموزه‏های آن است.

تلاش مصطفی کمال برای براندازی خلافت،کمیته ضد اسلامی او را منعکس می‏کرد.او نه تنها از اینکه ترکیه به تنهایی بار حکومت(مسلمانان) را به دوش می‏کشد،شکایت داشت،بلکه معتقد بود«آنان که از یک‏ خلافت جهانی حمایت می‏کنند تاکنون از کمک برای حفظ و نگهداری‏ آن سرباز زده‏اند.»او اصرار داشت که اکنون خلافت معنای حداقلی‏ خود را از دست داده و به عقیده وی«ایده خلافت واحد،که همه‏ مسلمانان را دربرمی‏گیرد،چیزی است در کتاب‏ها و واقعیت خارجی‏ ندارد.»

مصطفی کمال یکی از سربازان مدرن جنگ‏های صلیبی علیه اسلام‏ بود؛اما دیگر مسلمانان که تا آن زمان با تبدیل الگوی سیاسی امت‏ به امپراطوری‏هایی با پادشاهان رقیب یکدیگر منار آمده بودند،اکنون‏ می‏دیدند که این امپراطوری‏ها به نظام‏های«دولت-ملت»تکه‏تکه‏ می‏شوند.به عبارت دیگر آخرین مرحله از فرایند طولانی انحراف امت‏ از اسلام ناب بود.

این مرحله همچنین نتیجه تأثیر غرب و اندیشه‏های بیگانه‏ای بود که‏ همچون ویروسی از اروپا منتشر شد.تمدن مهاجم غرب نه فقط قدرت‏ مسلمانان را به چالش کشید بلکه برای تخریب کامل اسلام برنامه‏ریزی‏ و اقدام کرد.

اروپاییها مسلح به سلاح‏های تخریب اجتماعی شدند؛آن سلاح مخرب‏ ایدئولوژی ناسیونالیسم و بذرهای آن بود.غرب به شکل نظام همه‏ نهادها و ساختارهایی را که برای سلطه او خطرناک نشان می‏داد،تخریب‏ کرد.از اولین قربانیان آن،زبان مخاطبان بود.تا وقتی که اندیشمندان‏ مسلمان به زبان قرآن(عربی)آشنایی داشتند،قادر به لرتباط با سنت و تاریخ اسلام از سویی و ارتباط با توده مسلمانان از سوی دیگر بودند. با ظهور استعمار یک تغییر جهت و انحراف بزرگ رخ داد.نتیجه آن‏ پرورش دسته‏ای از مسلمانان بود که با زبان‏های اروپایی تحصیل کرده و نسلی کاملا رویگردان نه فقط از توده‏های مسلمان بلکه ریشه‏های خد شده بود.گسست میان نسل‏ها و اقشار مختلف مسلمان،شرایط غم‏باری‏ را برای امت اسلامی پدید آورد.طبقه تحصیل کرده مسلمانان،با انقطاع‏ از منابع اندیشه دینی،در گفتمان ایده‏ها و علوم غربی می‏اندیشند و به‏ دروازه گسیل این اندیشه‏ها به جهان اسلام تبدیل شدند.

این گزار بود که پیکره ضعیف نظام سیاسی مسلمانان را به کلی نقش‏ بر زمین کرد.از این پس نخبگان مسلمان تنها می‏توانستند در چارچوب‏ نظری و فضایی که اساتید اروپایی آنها ترسیم کرده بودند،تفکر و تحلیل‏ کنند.این نوع اندیشه‏ها بخش قابل توجهی از خواص مسلمانان را مورد همهمه قرار می‏داد.ازاین‏رو زمانی که نزاع برای استقلال بالا گرفت، طرح استقلال برپایه مدل و الگوهای اندیشه غرب پی‏ریزی شد.از این‏روست که حتی یکی از این نخبگان حاکم در هیچ‏یک از جوامع‏ اسلامی نتوانست مسائل کشور خود را طی مدت بیش از پنجاه سال پس‏ از استقلال حل کند.تنها استثناء،ایران بود که بار یک انقلاب اسلامی را تحمل کرد تا اختناق و سیطره غرب را بشکند و اکنون در حال مبارزه و تلاش برای ایجاد یک نظام اسلامی در جامعه خود می‏باشد.

نمونه ایران عبرت‏انگیز است.این امام خمینی بود که از طریق اجتهاد خود بر اندیشه قدیمی کناره‏گیری از حضور مستقیم در سیاست و حکومت در غیاب امام دوازدهم فائق آمد و در پیش روی اندیشه‏ سیاسی شیعه افق نوینی گشود.به محض اینکه اندیشه سیاسی شیعه از این تنگنا رهایی یافت به سوی یک انقلاب خیز برداشت.از آنجاکه‏ اندیشه سیاسی امام خمینی ریشه در اسلام داشت،تأثیر انقلاب اسلامی‏ و عمیق و ماندگار شد و تلاش‏های گسترده دشمنان برای توقف و نابودی آن ناکام مانده است.

دو جنبش اسلامی عمده که در بخش‏های دیگر جهان اسلام به دنبال‏ سرنگونی نظام خلافت پدید آمد،همان‏طور که انتظار می‏رفت،در باتلاق‏ ناسیونالیسم گیرکرد.اخوان المسلمین در مصر و جماعت اسلامی در پاکستان نتوانستند بر حصارهای ناسیونالیسم فائق آیند.جماعت اسلامی‏ علی‏رغم تبحر ابو الاعلی مودودی قربانی ساختارگرایی حزب سیاسی‏ شد و حتی کمتر از اخوان المسلمین در جهان عرب تأثیر سیاسی داشت. گرچه رژیم‏های عربی در به بند کشیدن اخوان المسلمین درنده‏خوتر از رژیم‏های پاکستان نسبت به جماعت اسلامی بودند.

آنچه هر دو جنبش را به دام انداخت ساختار نظام‏های حاکم و متداول‏ در این جوامع بود که به شکل بنیادین با اسلام ناسازگار بود.تنها سید قطب توانست این واقعیت را ببیند،اما به قلم کشیدن این نگاه،(در کتاب‏ العالم فی الطریق)به قیمت جان او تمام شد و توسط رژیم ناصر در آگوست 1996 اعلام شد.دکتر کلیم صدیقی به شکلی مسبوط این پدیده‏ را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.او همواره بر ناسازگاری نظام‏ سیاسی-اجتماعی موجود در جوامع اسلامی کنونی با آموزه‏های اسلام‏ تأکید داشت و معتقد بود که سرنگونی کامل سیستم تحمیلی غرب پیش‏ شرط و گزار و تحول امت است.

کلیم صدیقی در آخرین کتاب خود(مراحل انقلاب اسلامی)که چند روز قبل از وفات وی در آوریل 1996،منتشر شد،به مراحلی رسید که نهضت‏های اسلامی برای دستیابری موفقیت‏آمیز به حکومت اسلامی‏ باید طی کند اشاره داشت.یکی از لوازم اولیه،طبق نظر وی،انقلاب‏ نرم‏افزاری در اندیشه سیاسی مسلمانان است.او بر این نکته اصرار داشت‏ که با زدودن نفوذ خردکننده اندیشه سکولاریسم از تار و پود اندیشه‏ مسلمانان،هیچ تحول و پیشرفتی در جامعه مسلمانان شکل نخواهد گرفت.دکتر صدیقی ضمن تمجید انقلاب اسلامی ایران به آسیب‏ شناسی جدی آن نیز می‏پرداخت.او از همان روزهای اولیه انقلاب بر لزوم بازسازی ساختاری حکومت و یک انقلاب فرهنگی تأکید داشت و معتقد بود در غیر این صورت ایران همچنان در برابر نفوذ شکننده غرب‏ آسیب‏پذیر می‏ماند.بوروکراتیزه شدن ساختار حکومت و بازگشت‏ ارزش‏های غربی به ایران از جمله نگرانی‏ها و خطرهایی بود که دکتر صدیقی علیه آنها هشدار می‏داد.

انقلاب نرم‏افزاری در اندیشه سیاسی مسلمین بهترین راهکاری است‏ که باقی مانده و یک اندیشمند مسلمان ارائه کرده است.اما به‏هرحال‏ مشکلات و موانع پیش روی نخبگان مسلمانی که درصدد کمک به این‏ انقلاب نرم‏افزاری هستند فراوان است.دو نکته اساسی باید روشن شود. نکته اول اینکه ضرورت این انقلاب باید برای همه روشن شود.اندیشه‏ سنتی مسلمانان نه فقط نیازمند تصفیه از رسوبات اندیشه غرب است‏ بلکه باید از خطاها و کج‏هایی که در گذشته تاریخ مسلمانان یعنی از همان سالهای اولیه پس از رحلت پیامبر(ص)پدید آمد،پالایش شود. تأثیر غرب بدون شک کشنده و خسارت‏بار بوده،اما اگر اصلاح همه‏ جانبه نباشد و این مشکلات برطرف شود به بحرانی در آینده منجر خواهد شد.

دومین نکته این است که حرکت نرم‏افزاری نمی‏تواند خارج از چارچوب مبارزات سیاسی نهضت اسلام،تعریف شود.در حقیقت‏ جنبش نرم‏افزاری تنها به شرطی موفق می‏شود که توأم با نهضتی‏ سیاسی باشد.منعم دشمنی غرب با اسلام و نهضت بیداری اسلامی، نقطه جوهری برای آغاز حرکت است.هر تلاشی برای تحقق انقلاب‏ نرم‏افزاری در اندیشه اسلامی،مادامی که موضع سیاسی آن در برابر دشمنان خنثی و بی‏طرفانه و یا حتی تحت اشراف موسسه‏های آکادمیک‏ غرب انجام می‏شود،نه فقط پرونده نهضت بیداری را می‏بندد بلکه در خدمت اهداف غرب برای اسلام‏ستیزی درخواهد آمد.

هیچ جامعه‏ای برپایه اندیشه‏های بیگانه پیشرفت نکرده است،چه رسد به جامعه اسلامی که خود صاحب ارزش‏های بنیادینی است که نه فقط با سیطره تمدن غرب انکار شده بلکه هدف جنگ صلیبی نوین آنان نیز قرار گرفته است.

برای مسلمانان تنها یک راه مانده است:«بازگشت به سیره و سنت پیامبر خدا(ص)و بازسازی تمدن اسلامی از طریق ارزش‏های اسلامی»